



Shaere.ir

«ویرانگری»

آغاز میشود

از سکانسی که پلکها

آرام آرام پرده

بالا میبرند،

روز

جان میگیری

لابه لای عطر چای

و بوی هیزمهای برافروخته

در دل صحرا

قلاب میگیری

بالا میروم از

مرتع احساسات

ناباورانه خود را
در حلقه ی دخترکان لپ گلی
و غرق در رنگهای چین چین دامنهای می یابم

نگاه سوگلی نوازت
از زیر درختی در چراگاه حیرت

پروانه ها را

مجاب میکند

تا دوان دوان

دلبری را

در حواس پرت شده از

گوسفندان

روی سپیدی ساق هایم بنشانم

غروب

که میشود

دور میشوی در آوای زنگوله ها

سمت فانوس ها

و دست تکان میدهی

صدا میزنم

از کدام آبادی هستی

فریاد میزنی

آبادی من در ویرانگری توست

کمی پایینتر از زمینهای کدخدا

ستاره فرخ نژاد^۱

